Analytical Re-reading of the Necessity of a Teacher of Conduct in the Mystical Path with Emphasis on *Masnavi*

Mohammad Mahdi Valizadeh*
Vatandoost, Mohammad Ali**

Abstract

One of the most challenging topics in mystical education is the need of the seeker for a teacher and its necessity in mystical behavior, but the great mystics for some reason have refused to provide scientific and argumentative discussion in this field. Despite the importance of the issue, the functions a teacher can have in training the seeker have not been sufficiently explained and analyzed. Among Muslim mystics, Jalaluddin Mohammad Rumi, by accepting the principle of master-centeredness in conduct, has given a mystical explanation of the dimensions of such issue. In the present study, an attempt has been made to extract more than sixty verses related to the issue from different chapters of *Masnavi* to describe Rumi's view on the necessity of a teacher in the mystical journey in the cognitive and behavioral dimensions by the descriptive-analytical method and by analyzing the content of verses. Based on the findings of this study, four functions of the teacher in the cognitive dimension, namely, knowing the path and destination, recognizing obstacles, diagnosing detective and intuitive events, and recognizing the difference in seekers' structure were identified. Also, five functions in the behavioral field, namely, the care for promotion to higher levels, speeding up and facilitating the journey, the effect of the teacher's inner guardianship, removing obstacles, and eliminating possible harms due to the absence of a teacher were categorized. Based on the results of this study, it is impossible to achieve all such factors according to Rumi without the guidance and support of a teacher.

Keywords: Master of Mysticism, Mystical Literature, Behavior, Pir Tarigh, Rumi, Masnavi.

---

* MA Student of Islamic Ethics, University of Islamic Studies, Qom, Iran
** Assistant Professor, Department of Islamic Philosophy and Wisdom, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran, (Corresponding Author Email: ma.vatandoost@um.ac.ir)

نشریهٔ علمی
پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا)
سال سیزدهم، شمارهٔ چهارم، پیاپی ۴۳، پاییز ۱۴۰۰، صص ۱-۲۲
Doi: 10.22108/jpll.2020.119403.1404

بازخوانی تحلیلی بایستگی استاد طریقت در سیروسلوک عرفانی با تأکید بر *مثنوی معنوی*

محمدمهدی ولی‌زاده*
محمدعلی وطن‌دوست**

چکیده

یکی از مباحث پرچالش در تربیت عرفانی، مسئلهٔ نیاز سالک به استاد و بایستگی آن در سلوک عرفانی است؛ ولی بزرگان عرفان به دلایلی از ارائهٔ بحث علمی و برهانی در این زمینه پرهیز کرده‌اند؛ ازاین‌رو با وجود اهمیت بسیار مسئله، کارکردهایی که استاد می‌تواند در تربیت سالک داشته باشد، تبیین و تحلیل کافی نشده است. در میان عارفان مسلمان، جلال‌الدین محمد مولوی با پذیرش اصل استادمحوری در سلوک، به تبیین دقیق عرفانی ابعاد این مسئله پرداخته است. در این پژوهش تلاش شده است تا بیش از شصت بیت ناظر به مسئلهٔ یادشده از دفترهای مختلف *مثنوی* استخراج شود؛ سپس با شیوهٔ توصیفی ـ تحلیلی و با روش تحلیل محتوای ابیات، دیدگاه مولوی دربارهٔ بایستگی استاد در سیروسلوک عرفانی در هریک از ابعاد شناختی و رفتاری بازخوانی و تحلیل می‌شود. براساس یافته‌های این پژوهش، چهار کارکرد استاد در بُعد شناختی، یعنی شناخت راه و مقصد، شناخت آفات و موانع، شناخت حوادث کشف و شهودی و شناخت تفاوت شاکلهٔ سالکان و نیز پنج کارکرد در حوزهٔ رفتاری، یعنی دستگیری و مراقبت برای ترقی به مقامات بالاتر، سرعت و سهولت بخشیدن به سیر، تأثیر ولایت باطنی استاد، رفع آفات، خطرات و موانع و دفع ضررهای محتمل ناشی از نبود استاد، شناخته و دسته‌بندی شد که این پژوهش نتیجهٔ آنها را از نظر مولوی بدون راهنمایی، همراهی و دستگیری استاد خبرهٔ طریقت، ناممکن می‌داند.

واژه‌های کلیدی

استاد عرفان؛ ادبیات عرفانی؛ سیروسلوک؛ پیر طریق؛ مولوی؛ *مثنوی*

---

* دانش‌پژوه سطح چهار حوزهٔ علمیهٔ قم و دانشجوی کارشناسی ارشد اخلاق اسلامی دانشگاه معارف اسلامی، قم، ایران، valizadeh.maaref@gmail.com
** استادیار گروه فلسفه و حکمت اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران، ma.vatandoost@um.ac.ir

تاریخ وصول: ۱۴۰۰/۱۱/۱۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۱۱

۱ـ مقدمه و بیان مسئله

عرفان عملی یکی از شاخه‌های دانش عرفان است که به‌دنبال سیروسلوک به‌سوی مقصود نهایی است. سیروسلوک، تلاش مستمر برای خودسازی، حرکت در مسیر کمال و متخلق‌شدن به اخلاق الهی است؛ ازاین‌رو تحقق آن، مستلزم راهی‌شدن انسان به یک سفر است. مبدأ این سفر عرفانی «خانهٔ نفس»، رهرو این مسیر «نفس انسان» (مولوی، ۱۳۸۷، دفتر دوم: ۳۱۹ و همان، دفتر اول: ۳۸) و مقصد آن نیز «حقیقت» یا همان «وصول الی الله» است (همان، دیباچه دفتر پنجم: ٦٤٥ و همان، دفتر سوم: ۵۹۲).

این جادهٔ متعالی که انسان را از منزلگاه نفس تا معراج روح بالا می‌برد، باید همهٔ فاصلهٔ بین وجود محدود متناهی و ماورای آن را درنوردد. هرکسی که در این مسیر پای می‌نهد، باید بداند راهی هموار و مقصدی زودیاب پیش روی ندارد و یک لحظه فارغ از سیر و حرکت نخواهد بود. بدون تردید، سالک در این مسیر با انبوه موانع، خطرها، گردنه‌ها، سختی‌ها، لغزشگاه‌ها و مهلکه‌ها روبه‌رو می‌شود که به‌ناچار باید از آنها عبور کند. افزون‌بر فرازونشیب‌های فراوان این مسیر، جوانب و عوامل متعددی در این راه دخیل است که شناخت و رعایت آنها بر سالک لازم است؛ زیرا هر سفری به سازوکارهای مناسب خود احتیاج دارد (زرین‌کوب، ۱۳۸٦، ج ۲: ٦۸۵ و ٦۸٦ و ۷۰۳).

یکی از مسائل برجستهٔ سیروسلوک در عرفان اسلامی، مسئلهٔ جایگاه استاد و مربی برای راهنمایی و دستگیری سالک در سیروسلوک است و به‌طور کلی، یکی از شاخصه‌های مشترک همهٔ عرفان‌ها استادمحوری است. بسیاری از جویندگان مسیر با پرسش‌هایی روبه‌رو می‌شوند؛ ازجمله اینکه آیا پیمودن مراحل عرفانی بدون نظارت، راهنمایی و دستگیری استاد خبره ممکن است یا خیر؟ آیا وجود استادی که عهده‌دار تربیت شود و سالک را در این مسیر سیر دهد، مقدمهٔ ضروری و بایسته برای سلوک عرفانی است؟ پاسخگویی مناسب به این پرسش‌ها در گرو یافتن پاسخ این مسئله است که استاد طریقت چه نوع کارکردهایی در تربیت سلوکی دارد؟

بزرگان عرفان درطی قرون متمادی، پاسخ‌های متعددی به این پرسش ارائه کرده‌اند؛ البته بیشتر آنها به‌صورت مختصر، گذرا و غیرعلمی وارد شده‌اند. از میان عارفان مسلمان، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی (٦۰٤-٦۷۲ ق.) عارف و شاعر بزرگ قرن هفتم، با پذیرش اصل استادمحوری در سلوک، به تبیین دقیق عرفانیِ ابعاد این مسئله در قالب شعر پرداخته و از آن برای بیان مقاصد مختلف معرفتی و تربیتی بهره برده است؛ اگر *مثنوی* را یک کتاب عرفانیِ جامع برای برنامهٔ سلوک انسانی بدانیم، مولانا همواره در تلاش بوده است با بیان نظم استدلالی دینی، در سراسر اشعار خود، این دیدگاه عرفانی را القا کند که وجود استاد و مرشد در طریقت، ضروری است. او توانسته است مباحث سنگین و دشوار عرفانی را به‌صورتی آسان و قابل فهم برای مخاطبان خود تبیین و تشریح کند و با تازگی و حلاوت، سالکان را برای پیمودنِ مسیر دشوار طریقت به پیروی از پیر و مرشد ترغیب نماید. شمار اشعار پرمغز و پرمحتوای او در این زمینه به بیش از شصت بیت می‌رسد.

ادب عرفانی بخش عظیمی از ادبیات غنی زبان فارسی را تشکیل می‌دهد. بررسی دیدگاه مولوی در این زمینه از جهاتی اهمیت دارد؛ ازسویی مولانا تسلط و احاطهٔ بسیاری بر متون دینی داشته و نظریات عرفانی او مبتنی بر مبانی معرفتیِ برگرفته از آیات و روایات است؛ تاجایی‌که خود به گواهی عام و خاص، آفتاب معرفت و حقیقت است؛ ازسوی دیگر، ازنظر نظم و ترتیب، اسلوبی مانند قرآن کریم دارد که معارف را پشتاپشت هم پراکنده، اما

به‌هم آمیخته است (فروزانفر، ۱۳٦۷، ج ۱: مقدمه، ۲ و ۳؛ زمانی، ۱۳۹۸، ج ۱: مقدمه، ٤۱)؛ همچنین مولوی در قرن هفتم یعنی مرحلهٔ پختگی و کمال در سیر تطوّر عرفان عملی (امینی‌نژاد، ۱۳۹٤: ٤۲٤) می‌زیسته و *مثنوی* را در این دوره به رشتهٔ تحریر درآورده است؛ ازاین‌رو این کتاب دارای جایگاه ویژه‌ای در عرفان اسلامی است و ژرف‌نگری‌های پرعمق و کم‌نظیری را در بر دارد؛ البته در عین حال، دور از توجیهات پُرپیچ‌وخم داعیه‌داران عرفان نظری است. ویژگی تمایزبخش *مثنوی* این است که مولوی مهارت خود را در استفاده از شعر برای توضیح دیدگاه‌های عرفانی‌اش نشان می‌دهد و ادبیات عرفانی او با بهره‌برداری از آرایه‌های ادبی پارسی، شاهکاری یگانه است که با ظرافت، حسن تعبیر و مهارت در پیوستن معانی گوناگون به یکدیگر، حیرت خواننده را برمی‌انگیزد و فراتر از سطح تجربه‌های معمول و محسوس بشری قرار دارد. بر این اساس کتاب *مثنوی*، یکی از برترین کتاب‌های ادبیات عرفانی کهن فارسی است و منبع مهم و پرمایه در اصول والای تربیت عرفانی شناخته می‌شود (نک. زرین‌کوب، ۱۳۸٦، ج ۱: ۱۷-٤۸ و ج ۲: ٦۸۸).

نویسندگان این پژوهش می‌کوشند به‌صورت روش‌مند، گویا، علمی و مستدل و با محوریت کتاب *مثنوی*، به پرسش یادشده پاسخ دهند و اندیشهٔ عرفانی مولوی را دربارهٔ این مسئله به‌شکل جدیدی تبیین کنند. تحلیل علمی دلایل مولوی و ساماندهی آنها با رویکرد کارکردشناسی استاد، می‌تواند نقش بسزایی در توسعه و ترویج صحیح مسئلهٔ مرشدمحوری در عرفان عملی داشته باشد. بدون شک، با توجه به اختلاف دیدگاه‌ها در این مسئله، بررسی آن بسیار لازم بوده و ازحیث نظری و عملی اثرگذار است.

۱ـ۱ پیشینهٔ پژوهش

در زمینهٔ شخصیت‌شناسی پیر و مرشد طریقت، پژوهش‌های متعددی تاکنون انجام شده است؛ عرفان‌پژوهان در سال‌های اخیر به شخصیت و جایگاه پیر در سلوک عرفانی توجه کرده‌اند و در این باره به برخی از متون فاخر بزرگان ادب عرفانی ازجمله حافظ شیرازی، سنایی، عطار نیشابوری، عراقی و... پرداخته‌اند:

۱) «جلوه‌هایی از پیر و شیخ و نقش آن در دیوان سنایی»، دستمرد، فرزانه، *عرفان اسلامی*، تابستان ۱۳۹۹؛

۲) «نشانه‌شناسی پیر در اشعار فخرالدین عراقی، امیری، محمدصالح»، حسینی کازرونی، سید احمد؛ حمیدی، سیدجعفر، *پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی*، پاییز ۱۳۹۵؛

۳) «نقش عنصر گفت‌وگو در رابطهٔ مرید و مراد بر مبنای نظریهٔ سازنده‌گرایی در منطق‌الطیر عطار»، غفوری، عفت‌سادات؛ پیروز، غلامرضا؛ حق‌جو، سیاوش؛ هاشمی، سهیلا، *ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*، زمستان ۱۳۹۵؛

٤) «نمادسازی از مرید و مراد در اسرارنامهٔ عطار نیشابوری»، نیک‌پناه، منصور؛ نوری، ابراهیم؛ میری، حسین، *نقد و نظر*، زمستان ۱۳۹۳؛

۵) «جایگاه ثابت پیر در سیر تحول معنایی مؤلفه‌های تصوف از سدهٔ چهارم تا سده هفتم»، اشرف‌زاده، رضا؛ ماندگار، علی؛ تقوی بهبهانی، سید مجید، *سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی* (بهار ادب)، مهر ۱۳۹۹؛

٦) «بررسی و تحلیل کهن‌الگوی پیر فرزانه در رساله‌های سهروردی»، طاهری، محمد؛ رضایی، فریبا؛ آقاجانی، حمید، *پژوهش‌های ادب عرفانی*، بهار و تابستان ۱۳۹۲؛

۷) «پیر در دیوان حافظ و شعر شاعران کرد»، کزازی، میرجلال‌الدین؛ خیریه، بهروز، *مطالعات ادبیات*

تطبیقی، تابستان ۱۳۹۲؛

۸) «مقایسۀ پیر در شعر حافظ و دیوان‌های حکیم فضولی، کوشان، ایوب»؛ ضیایی، غلامرضا، *مطالعات ادبیات تطبیقی*، بهار ۱۳۹۱.

با این حال در ادامۀ این روند، مقالات بسیار اندکی در این موضوع با تأکید بر اشعار مولوی در *مثنوی معنوی* با وجود اهمیت کم‌نظیر آن در عرفان عملی یافت شد که از آن جمله است:

۱) ملک محمد فرخزاد و نسیم اکبربالایی: «بررسی سیمای پیر در ابیات عرفانی با تکیه بر مثنوی مولوی»؛

۲) خلیل بهرامی: «انسان کامل از دیدگاه ابن عربی و مولانا»؛

۳) رضا حیدری نوری و سید علی‌محمد سجادی: «سیمای پیر در سلوک عارفانه عطار و مولوی»؛

٤) عبدالله نصرتی و علیرضا روزبهانی: «مرد تمام مقایسه ی شخصیت پیر در حدیقه سنایی و مثنوی مولوی».

این تحقیقات به ابعاد شخصیت استاد و وجود او در سیروسلوک از منظر مولوی پرداخته‌اند و هدف غایی آنها فقط شخصیت‌شناسی و مفهوم‌یابی پیر و استاد از نگاه مولوی بوده است. پژوهش‌های پیشین نسبت‌به هدف یادشده، موفق عمل کرده‌اند؛ اما به تحلیل دیدگاه مولوی دربارۀ بایستگی استاد و کارکردها و رسالت‌های او در تربیت عرفانی، توجهی نداشته‌اند. همچنین ازآنجاکه ابیات مرتبط با مسئله در دفاتر مختلف *مثنوی* پراکنده شده و با ادبیات و اصطلاحات گوناگونی تعبیر شده است، تحقیقات انجام‌شده به‌طور کامل از عهدۀ استخراج و ساماندهی ابیات برنیامده‌اند.

این پژوهش با رویکردی جامع نسبت‌به مسئله و با نگاه تربیتی ـ عرفانی با محوریت زبان نظم *مثنوی* مولوی، کوشیده است تا کاستی‌های تحقیقات گذشته را بزداید. در یک نگاه کلی، تمرکز بر دلایل بایستگی و استقرای ابعاد شناختی و رفتاری جایگاه استاد، خوانش نو و تحلیل استنباطی و گویای آنها، همچنین پیونددادن کارکردشناسی استاد ازنظر شناختی و رفتاری با دلایل ضرورت استاد در کتاب *مثنوی* و نگاه فرامتنی به ابیات، از امتیازات این پژوهش است.

۱ـ۲ روش پژوهش

این پژوهش از نوع توصیفی ـ تحلیلی است و با روش کتابخانه‌ای انجام شده است. این مقاله در گام نخست به شناسایی ابیات ناظر به مسئلۀ استاد طریقت از دفترهای مختلف کتاب *مثنوی* پرداخته و سپس با استخراج و دسته‌بندی کارکردهای استاد در تربیت عرفانی سالک، با روش تحلیل محتوای ابیات *مثنوی*، کوشیده است تا بایستگی استاد را از دیدگاه مولوی در هریک از ابعاد شناختی و رفتاری به اثبات برساند.

۲ـ دیدگاه عارفان دربارۀ مسئله

تاریخ تصوف و عرفان به ما نشان می‌دهد که نخستین آموزه‌های عرفانی که بیشتر در قالب دستورالعمل‌های اخلاقی بوده، برپایۀ تعالیم استاد و شاگردی و به تعبیر تخصصی‌تر، مراد و مریدی نشر یافته است. در بیشتر آثار عرفانی بدون اقامۀ دلیل، بر مسئلۀ ضرورت استاد تأکید شده است (همدانی، ۱۳۷٤، ج ۱: ۳۷۳ و ۳۷٦؛ فیض کاشانی،

۱۳۷۲، ج ۵: ۱۸۱؛ مکی، بی‌تا، ج ۱: ۲۵۸؛ کاشانی، بی‌تا: ۱۱۰-۱۱۴؛ قشیری، ۱۳۴۰: ۷۳۹)؛ به‌گونه‌ای که می‌توان ادعا کرد این امر یکی از مقبولات در میان اهل سیروسلوک است.

مولی عبدالصمد همدانی می‌گوید: «در میان اهل سلوک درباب ضرورت نیاز مرید به شیخ در سلوکش اختلاف نظر وجود دارد؛ اما اکثر اهل عرفان بر این ضرورت اصرار دارند» (همدانی، ۱۳۷٤، ج ۱: ۳۸۱).

شمار کسانی که قائل به ضرورت استاد در سلوک و مسائل عرفانی هستند، بسیار زیاد است؛ اما بسیاری از آنان، در تألیفات خود از بحث علمی در مسئلۀ ضرورت استاد و ارائۀ دلایل آن پرهیز کرده‌اند؛ به نظر می‌رسد این پدیده می‌تواند از مسائل متعددی متأثر باشد؛ از آن جمله است: پرهیز از ورود مباحث برهانی به عرفان؛ متعارف نبودن و اهمیت نداشتن طرح مباحث نظری در عرفان عملی؛ مطرح نبودن عرفان عملی به‌عنوان یک علم مستقل و جدید تا قرن هفتم؛ اتفاق دیدگاه‌ها در این مسئله و نیازنداشتن به استدلال به‌سبب وضوح آن؛ نبودِ توهم دعوت عارفان به‌سوی خودشان و...؛ هریک از این دلایل می‌تواند توجیهی برای این امر باشد.

با وجود این نکته، جلال‌الدین مولوی در نیمۀ دوم قرن هفتم، در دفترهای مختلف *مثنوی*، به‌صورت مفصل با بیان زیبای منظوم به بحث ضرورت پیر سلوکی پرداخته و با رویکردی برخاسته از آیات و روایات، به تبیین عرفانی جایگاه استاد، اهتمام ورزیده است. این پژوهش دیدگاه وی را در این زمینه واکاوی می‌کند.

۳ـ چیستی استاد طریقت از نگاه مولوی

در عرفان و تصوّف، از استاد طریقت، با عنوان‌هایی ازجمله شیخ، مرشد، دلیل، راهبر، مربی، خضر راه، پیر راه، مراد، قطب و مقتدا نیز تعبیر می‌شود (همایی، ۱۳۸٤: ۲۵؛ فرخزاد و اکبربالایی، ۱۳۹۲: ۱٤۵)؛ البته ممکن است برخی از آنها عنوان ویژۀ برخی از مراتب باشد.

توجه به این نکته لازم است که استاد عرفان، غیر از مدرّس اخلاق، مبلّغ اخلاق یا مشاور اخلاق است؛ زیرا افزون‌بر تفاوت مقام استادی با تدریس و تبلیغ و مشاوره، تربیت عرفانی غیر از تربیت اخلاقی است و به قابلیت‌ها و توانایی‌های فراتری نیاز دارد؛ تربیت اخلاقی به معنای ایجاد تعادل قوای نفسانی، کسب فضائل و سلب رذائل است؛ ولی تربیت عرفانی، پرورش توانایی‌های باطنی و عبور از نفس است و درپی معرفت حق و درک حقیقت هستی است (فصیحی رامندی، ۱۳۹۱: ٤۱ و ٤۳).

ازاین‌رو جایگاه مربی در تربیت اخلاقی درحد وعظ، ارشاد و آموزش اخلاقی است و لزوم وجود مربی درحد عرفان نیست؛ بلکه هر شخصی می‌تواند با اتکا به دانش خود، به دستورات اخلاقی عمل کند؛ بنابراین بررسی موضوع ضرورت استاد، در تربیت عرفانی پیگیری می‌شود نه در تربیت اخلاقی (همان: ۵۲)؛ زیرا موضوع، روش و هدف تربیت عرفانی در مقایسه با سایر ساحت‌های تربیتی، در اوج هستند.

در اصطلاح عرفان عملی، مراد از استاد کسی است که توان تربیت عملی انسان‌ها را داشته باشد و بتواند متربّی خود را گام‌به‌گام در سلوک اخلاقی و معنوی راهنمایی، دست‌گیری و راهبری کند. مربی اخلاق به‌صورت عملی و پیوسته با متربّی خود ارتباط می‌گیرد و از موقعیت و شرایط او اطلاع دارد و نسخۀ عملی ویژه‌ای با تطبیق کلیات علم اخلاق بر احوال شخصی او صادر می‌کند. مربی اخلاق، تنها درپی پرکردن ذهن متربّی خود نیست؛ بلکه می‌خواهد یک تحول واقعی در وجود او ایجاد کند.

بزرگان عرفان ازجمله محی‌الدین ابن‌عربی (ابن‌عربی، بی‌تا، ج ۲: ۳۶۵)، عبدالکریم جیلی (جیلی، ۱٤۲٦: ۹٤)، عزالدین کاشانی (کاشانی، بی‌تا: ۱۰۸) و عبدالرزاق کاشانی (کاشانی، ۱٤۲٦، ج ۲: ٤٤۹ و ٤٥۰) در این باره تعاریفی ارائه کرده‌اند که پرداختن به آنها خارج از رسالت این تحقیق است و هدف ما بررسی دیدگاه مولوی در این زمینه است.

مولوی بر این باور است که استاد، انسانی عظیم، شگفت و پرظرفیت است (عبدالحکیم، ۱۳۸۳) که به بالاترین مقام کشف و شهود رسیده است. او بر سایر خلایق ولایت دارد و سایر انسان‌ها در مسیر معنوی باید به او اقتدا کنند (آل‌عصفور، ۱۳۸۵؛ قربانی، ۱۳۹۲). او استاد و انسان کامل را عاقل و عارفی می‌داند که آفتاب معرفت و خورشید تمام‌نور و منیر است که به مقام فنا رسیده و راه حقیقت را برای سالکان آشکار می‌کند.

هریک از ابیات *مثنوی* در دفترهای مختلف، یک شاخصه و مؤلفه از عناصر مورد نیاز یک استاد را معرفی و عرضه می‌کند؛ برای مثال در باور او پیر، عین طریقت است و راهنمایی مسیر و مقصد به او وابسته است:

برنـــــویس احـــــوال پیـــــر راه‌دان   پیـــــر را بگـــــزین و عـــــین راه دان
پیـــــر تابســـــتان و خلقـــــان تیـــــر مـــــاه   خلـــق ماننـــد شـــب‌انـــد و پیـــر مـــاه
(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر اول: ۱٤٥)

مولوی در این تمثیل، پیر را مانند تابستان، گرم و پرحرارت و مانند ماه، تابان و روشنایی‌بخش می‌بیند.

او در جای دیگر، پیر را وسیلهٔ ترقی در سیر آسمانی و طی مقامات معنوی معرفی می‌کند:

پیـــــر باشـــــد نردبـــــان آســـــمان   پـــــرّان از کـــــه گـــــردد از کمـــــان
(همان، دفتر ششم: ۱۲٤٥)

مولانا از مقام فنا با سپیدی مو تعبیر می‌کند و چنین می‌سراید:

شـــیخ کـــه بـــود؟ پیـــر یعنـــی موســـپید   معنـــی ایـــن مـــو بـــدان ای بـــی‌امیـــد
(همان، دفتر سوم: ٤۷۱)

همچنین دربارهٔ شاخصهٔ عقل و خرد و بصیرت پیر می‌گوید:

تـــو بـــرو در ســـایهٔ عاقـــل گریـــز   تـــا رهـــی زان دشـــمن پنهـــان‌ســـتیز
(همان، دفتر اول: ۱٤۷)

خویشـــتن رســـوا مکـــن در شـــهر چـــین   عـــاقلی جـــو خـــویش از وی درمچـــین
(همان، دفتر ششم: ۱۲٤٥)

مولوی مؤلفهٔ خورشید منیر بودن و آگاهی‌بخشی استاد را نیز در ابیات زیر به نمایش گذاشته است:

شـــــیخ نـــــورانی ز ره آگـــــاه بـــــود   نـــور را هـــم بـــا ســـخن همـــره کنـــد
(همان، دفتر پنجم: ۹٤۹)

به این معنا که کلام شیخ با نور هدایت قرین است و دعوتش اصیل و صادقانه است.

نیز در بیت ذیل، به مقام ولایت و مظهر کامل خدا بودن استاد اشاره کرده و گفته است:

کیـــف مـــدّ الظـــلّ نقـــش اولیاســـت   کـــاو دلیـــل نـــور خورشـــید خداســـت
(همان، دفتر اول: ۲۱)

بر این اساس به نظر می‌رسد در یک تعریف جامع می‌توان منظور از استاد عرفان در بحث پیش‌رو را چنین دانست: شخص راه‌یافته و راه‌رفته و راه‌دان، تربیت‌یافته، آگاه، بصیر، عالم به شریعت و طریقت و حقیقت، تسلیم حق و دارای مقام ولایت که با اختیار و ارادهٔ خود، با راهنمایی، نظارت و دستگیری از سالک در طول مسیر، وی را رشد داده است و به‌سوی مقصد حرکت می‌دهد. [۱]

٤ـ کارکردهای استاد

انسان موجودی است که برای به فعلیت‌رساندن نیروی داخلی موجود، نیازمند عوامل بیرونی است و استاد سلوکی، یکی از اثرگذارترین و مهم‌ترین عوامل در تربیت عرفانی است.

انتخاب استاد و پیروی از وی از اصول اساسی تربیت عرفانی است؛ این موضوع تأکید دارد که در تربیت، مراقبت و عنایت یک استاد یا شیخ ضروری است و دست‌یافتن سالک به حقیقت بدون راهنمایی و دستگیری استاد، امری ممتنع یا شبیه به ممتنع است. از دیدگاه مولانا این لزوم و ضرورت، از دو ناحیه ناشی می‌شود: نخست، از اهمیت مقصد و هدف رشد معنوی و دیگر، از میزان تأثیر استاد در موفقیت رسیدن به این هدف.

عارف، کمال را در رسیدن و یافتن می‌داند، نه در فهمیدن (مطهری، ۱۳٦۲: ۲۲٦). در تعلیم و تربیت عرفانی، پیر گنجینه‌ای از داشته‌های نظری نیست که رسالتش انتقال اطلاعات به متربّی باشد؛ بلکه شخصی سفرکرده است که کوره‌راه‌های سیروسلوک را درنوردیده است و به زیر و بم آنها وقوف کامل دارد، همچنین فهم اطمینان‌بخش و راهگشایی از شریعت، طریقت و حقیقت دارد که پیش روی سالک طریقت و طالب حقیقت می‌نهد.

بر این اساس، برای تحلیل نظام‌مند اندیشهٔ مولوی در رابطهٔ مراد و مریدی، می‌توان ضروریات و لوازم سلوک را در دو گروه دسته‌بندی کرد؛ بعد نظری که از آن به ضرورت «علمی» و «شناختی» تعبیر می‌کنیم و بعد عملی که آن را ضرورت «عملی» و «رفتاری» می‌خوانیم.

منظور از دستهٔ شناختی، کارکردهایی است که استاد برای شناخت‌دهی به سالک انجام می‌دهد؛ اما دستهٔ عملی، دربارهٔ فعالیت‌های استاد برای مراقبت جوارحی و جوانحی از سالک است که برای تزکیهٔ نفس و پیمودن مراحل سلوکی او ضرورت دارد.

در این بخش در ضمن بررسی تطبیقی نقش‌ها و کارکردهای استاد در سیر تربیت عرفانی سالک و نیز تبیین آسیب‌های جبران‌ناپذیر سلوک بدون راهنمایی استاد، ضرورت وجود استاد در سیروسلوک عرفانی، از نگاه مکتب عرفانی مولوی روشن می‌شود.

٤ـ۱ بُعد شناختی

یکی از ابعاد ضرورت استاد سلوکی، بُعد شناختی آن است؛ به این معنا که اگر سالک بخواهد مجموعه‌ای از امور را بشناسد، این شناخت متوقف بر حضور استاد است و سالک برای شناخت آنها، به استاد نیاز دارد. راهنمایی، آگاه‌سازی و معرفت‌دهی استاد، از کارکردهای مربوط به این بُعد از نیاز به استاد است. در این بخش به بررسی دلایل ضرورت استاد در ضمن تبیین نقش او در حوزهٔ شناختی پرداخته می‌شود.

حضرت علی (ع) می‌فرمایند: «هیچ فعالیت و حرکتی نیست مگر آنکه در آن به معرفت و شناخت نیازمندی»

(حرانی، ۱٤۰٤: ۱۷۱). بر این اساس سلوک بر معرفت تصدیقی استوار است و سالک برای پیمایش مسیر باید بر بال معرفت بنشیند و در پرتوی چراغ استاد می‌تواند چادر سیاه اوهام و خیالات فاسد را بدرد. در یک نگاه فراگیر، شناخت چهار امر وابسته به وجود استاد است: ۱) شناخت راه و مقصد؛ ۲) شناخت آفات، خطرات و موانع؛ ۳) شناخت وظایف و برنامه‌ها؛ ٤) شناخت تفاوت شاکلۀ سالکان.

برای اینکه سالک نسبت‌به این چهار امر آگاهی یابد و ناآشنایی‌اش او را به بیراهه نکشاند، حضور استاد از نگاه مولوی، بایسته و ضروری است؛ منشأ ضرورت استاد در شناخت این موارد، به کارکردهای منحصربه‌فرد استاد در این ناحیه، بازمی‌گردد که مولوی در اشعار خود متذکر شده است و مخاطب را به پذیرش بایستگی استاد وامی‌دارد. در ادامه به استخراج و توجیه علمی این کارکردها می‌پردازیم.

٤ـ۱ـ۱ شناخت راه و مقصد

برای تحقق سلوک، ازسویی نخست باید راه و مقصد را شناخت و ازسوی دیگر، سیروسلوک دارای مراحل مختلفی است و هر مرحله، پیچیدگی‌های خاصی دارد. شناسایی و تشخیص مراحل این راه برای هرکس امکان‌پذیر نیست؛ بنابراین به حکم عقل نباید بدون راهنما قدم در وادی سلوک گذاشت؛ زیرا او راه را طی کرده و با پستی و بلندی آن به‌خوبی آشناست (رازی، ۱۳۷۳: ۲۲۸؛ هجویری، ۱۳۵۸: ۲۲٦؛ بحرالعلوم، ۱٤۱۸: ۱۲۳).

مولانا در ابیات ذیل، به جایگاه و کارکرد استاد ازنظر شناخت راه و مقصد، توجه کرده است:

کار بی استاد خواهی ساختن　　　جاهلانه جان بخواهی باختن

(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر پنجم: ۸۹۲)

چند بر عمیا دوانی اسپ را　　　باید استا پیشه را و کسپ را

خویشتن رسوا مکن در شهر چین　　　عاقلی جو خویش از وی درمچین

(همان، دفتر ششم: ۱۲٤۵)

از این اشعار چنین به دست می‌آید که حرکت بدون استاد و سلوک خودسرانه، به بیراهه کشانده می‌شود و حاصلی جز رسوایی سالک درپی نخواهد داشت.

برای تبیین بیشتر ضرورت وجود استاد در راه سلوک الی الله، مولوی به قاعدۀ عقلی لزوم رجوع جاهل به عالم اشاره کرده است؛ از یک‌سو شخص سالک، نسبت‌به راه و مقصد شناختی ندارد و جاهل است. ازسوی دیگر مراجعه به راهنما در هر حرفه و رشته‌ای نیازی فطری و عقلی است؛ بشر با عقل فطری خود در مسائلی که از آنها اطلاعی ندارد، به عالمان و متخصصان رجوع می‌کند. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «فاسألوا اهل الذکر إن کنتم لا تعلمون»؛ از اهل علم و ذکر بپرسید اگر نمی‌دانید (نحل: ٤۳). یکی از مصادیق بارز عمل به این امر، مراجعه به استاد در سلوک و مسائل عرفانی است؛ زیرا سلوک عرفانی پیچدگی‌های فراوانی دارد و معرض انحرافات و آسیب‌هاست؛ ازاین‌رو کسی که به‌دنبال تربیت و تزکیۀ نفس است، نباید عنان نفس و روح خود را به دست هرکسی بسپارد. مولوی در این باره می‌گوید:

ره نمی‌داند قلاووزی کند　　　جان زشت او جهان‌سوزی کند

طفل راه فقر چون پیری گرفت　　　پیروان را غول ادباری گرفت

که بیا تا ماه بنمایم تو را ‌‌ ماه را هرگز ندید آن بی‌صفا
چون نمایی؟ چون ندیدستی به عمر؟ ‌‌ عکس مه در آب هم ای خام غمر
(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر چهارم: ٦۹۷)

از دیدگاه مولوی، کسی که نه راه را می‌داند و نه مقصد و حقیقت را می‌شناسد، نمی‌تواند راهنمایی و دستگیری کند؛ بلکه حرکت او نیز بی‌ثمر خواهد بود؛ بنابراین پیروی از استاد، امری اجتناب‌ناپذیر است. وی همچنین در این زمینه چنین می‌سراید:

این عمل وین کسب در راه سداد ‌‌ کی توان کرد ای پدر بی اوستاد
دون‌ترین کسبی که در عالم رود ‌‌ هیچ بی ارشاد اوستادی بود؟
اولش علمست آنگاهی عمل ‌‌ تا دهد بر بعد مهلت یا اجل
(همان، دفتر پنجم: ۸۷۳)

به دیگر سخن به اعتقاد مولانا مراجعه به استاد در عرفان، ضروری‌تر و حیاتی‌تر از سایر راه‌هاست؛ روندۀ راه در راه‌های زمینی محسوس، هم دیدۀ راه‌بین دارد و هم قوّت قدم؛ راه نیز آشکار و مسافت معین است؛ با این حال بدون دلیل و راهنما سفر نمی‌کند؛ ولی سالک در راه حقیقت، نه نظر دارد و نه قدم؛ نه راه را می‌شناسد و نه گردنه‌ها را (شیروانی، ۱۳۱۵: ۳٤۳؛ زمانی، ۱۳۹۸، ج ۱: ٦۰۰)؛ زیرا سیروسلوک عبارت است از سیر نفس انسانی از مرتبۀ نفس اماره تا مراتب عالی نفس مطمئنه؛ ازاین‌رو تمام تغییرات در نفس سالک اتفاق می‌افتد نه در عالَم خارج؛ بنابراین طریقت، مسیری درونی و نامحسوس است. مولوی از این بُعد مسئله غفلت نکرده و در مواضع مختلفی بر آن تأکید داشته است:

آن رهی که بارها تو رفته‌ای ‌‌ بی قلاوز اندر آن آشفته‌ای
پس رهی را که نرفستی تو هیچ ‌‌ هیچ مرو تنها ز رهبر سر مپیچ
(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر اول: ۱٤٦)

بنابراین از دیدگاه مولوی، پیروی از استاد طریقت برای شناخت راه و رسیدن به مقصد، امری لازم بوده است و بدون آن عمر و جان رهرو ضایع می‌شود و سرگشته می‌ماند و به مقصد دست نمی‌یابد.

٤ـ۱ـ۲ شناخت آفات، خطرات و موانع

هر مرحله از سلوک، خطرات خاصی دارد و راهزنان شیطانی و انفسی در کمین سالک هستند تا او را در میدان فکر و عمل، دچار انحراف کنند. از جنید بغدادی نقل شده که گفته است: «در طریقت، هزاران مانع برای سالک وجود دارد که او را از لقای الهی بازمی‌دارند» (دیلمی، ۱٤۲۸: ۱٦۳).

مولوی عارف براساس همین تفکر چنین می‌گوید:

در زمان گر پیر را شد زیردست ‌‌ روشنایی دید و از ظلمت برست
شرط تسلیم است نی کار دراز ‌‌ سود ندهد در ضلالت ترک ناز
من نجویم زین سپس راه اثیر ‌‌ پیر جویم پیر جویم پیر، پیر
(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر ششم: ۱۲٤٤)

از دیدگاه وی، موانع عام سیروسلوک اعم از دنیا، نفس و شیطان همواره در فعالیت‌اند تا سالک را از پیشرفت در مسیر حق بازدارند و به‌سوی ضلالت و تاریکی کشانند؛ ازاین‌رو روشن است که اگر سالک بدون استاد سیر کند، در نیمهٔ راه می‌ماند و به مقصد نمی‌رسد یا در پرتگاه‌های راه هلاک می‌شود؛ بنابراین ایشان در بیت اخیر، اقتدا به پیر را مهم‌تر از اصل سلوک و تلاش در طی مسیر می‌داند.

همچنین مولوی در دفتر نخست *مثنوی*، برای ضرورت استاد به رهیدن از خطر و گزند دشمن نهان استدلال کرده است و می‌سراید:

دامن او گیر زوتر بی‌گمان   تا رهی از آفت آخر زمان
اندرین وادی مرو بی این دلیل   لا احبّ الآفلین گو چون خلیل
(همان، دفتر اول: ۲۱)

تو برو در سایهٔ عاقل گریز   تا رهی زان دشمن پنهان‌ستیز
(همان: ۱۴۷)

سالکان و روندگان راه از درک کیدهای شیطان و راه غلبه بر آنها ناتوان‌اند؛ زیرا امری پنهان و دقیق است؛ به همین سبب، سالک ناگزیر است که به استاد و شیخ رجوع کند؛ بنابراین از دیدگاه مولوی، رهروی طریقت ناگزیر از استاد است تا از خطرات و آفات راه عبور کند و جان سالم به در برد.

٤ـ۱ـ۳ تفسیر حوادث کشف و شهودی

یکی از عناصر اصلی عرفان اسلامی و از اساسی‌ترین مشخصه‌های عرفان عملی، کشف و شهود است که روش دستیابی به معارف عرفانی است (امینی‌نژاد، ۱۳۹٤: ۵۰۱) و نزد عارفان حکم وحی دل و راه شناخت خداوند را دارد.

آنکه از حق یابد او وحی و جواب   هرچه فرماید بوَد عین صواب
(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر اول: ۱۲)

به‌طور کلی آنچه مقصد سالک به شمار می‌رود، مشاهدهٔ حقّ است؛ اما دستیابی به آن تنها با رفع موانع و حجاب‌هایی است که سالک را از مقصد بازمی‌دارد (زرین‌کوب، ۱۳۸٦، ج ۲: ۷۲۳). وقوع مکاشفات و مشاهدات برای هر فردی متفاوت است؛ ولی در مسیر هر سالکی طبیعی است و مترتّبی در طی مراحل، همواره به‌دنبال کشف موانع، رفع حجاب‌ها و مشاهدهٔ حقایق است تا به غایت دست یابد. معرفت حاصل از این راه، معرفت حضوری شهودی است و از راه حس، تجربه و اندیشه حاصل نمی‌شود. ازسویی گاه، تشخیص مکاشفات صحیح عرفانی از خیالات باطل شیطانی بسیار سخت می‌شود و میزان صدق آن نامعلوم است؛ زیرا سالک از القائات شیطان و خیالات نفسانی در امان نیست. ازسوی دیگر، شناخت و تمییز مکاشفات رحمانی از شیطانی در مسیر سلوک اهمیت بسیاری دارد (روحانی‌نژاد، ۱۳۸۸: ۱٤٤؛ حسینی کوهساری، ۱۳۸۹: ۱٤٤-۱٤٦). از این زاویه نمی‌توان دیدگاه روشنی از سخنان مولوی استخراج کرد؛ ولی به نظر می‌رسد بیت ذیل به همین مطلب اشاره دارد:

آنچه تو در آیینه بینی عیان   پیر اندر خشت بیند بیش از آن
(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر دوم: ۲۰۸)

به نظر می‌رسد مقصود مولانا از این بیت، اشاره به این مسئله باشد که پیر از حوادث و وقایع پیش‌رو در مسیر

عرفانی مطلع است؛ به این‌معنا که پدیده‌ها را پیش از آنکه صورت واقعیت ببندند، می‌بیند و آنها را با آگاهی و تجربهٔ خود تفسیر می‌کند؛ ازاین‌رو سالکی که حوزهٔ شناختش محدود و ناقص است، بدون راهنمایی استاد، نمی‌تواند مفهوم این حوادث را بداند و به مقتضای آن، رفتار صحیحی را انتخاب کند. بر این اساس، سالک به استاد کارآزموده و راه‌بلدی نیازمند است که بداند در هر مرحله‌ای چه حالات و خواطر و شهودهایی به سالک دست می‌دهد تا او را راهنمایی کند و با دیدهٔ تیز و معرفت‌یاب خود مکاشفات حقیقی او را تشخیص دهد؛ درنتیجه سالک از امور خیالی و گمراه‌کننده رهایی می‌یابد. در این فرایند، استاد حوادث سلوکی و وقایع شهودی و دست‌یافته‌های عرفانی را برای شخص سالک تفسیر و تبیین می‌کند.

همچنین در اثنای سلوک، وقایعی از غیب برای سالک نمایش داده می‌شود که بر سیر فطرت او دلالت می‌کند و نشان صفا و کدورت دل و احوال رحمانی و شیطانی اوست و مبتدی به هیچ‌یک از این معانی وقوف ندارد؛ زیرا به زبان غیب آگاه نیست؛ ازاین‌رو به یک راهنمای دانا به تأویلات غیبی نیازمند است (شیروانی، ۱۳۱۵: ۳٤٤)؛ بنابراین وجود استاد به‌عنوان یک میزان و معیار در کشف و شهود ضروری است.

٤ـ۱ـ٤ شناخت تفاوت شاکلهٔ سالکان

شاکلهٔ درونی هر انسانی متفاوت است و هرکس براساس شاکله و ساختار وجودی خود عمل می‌کند؛ «قُل کلٌّ یعمَلُ علی شاکِلتِهِ» (اسراء: ۸٤). هیچ انسانی با انسان دیگر ازلحاظ ویژگی‌های جسمی و روحی یکسان نیست؛ ازاین‌رو نوع تلاش و فعالیت و رشد افراد متفاوت است و مسیر هرکس نیز منحصر به خود اوست و لزوماً شبیه دیگران نیست (بحرالعلوم، ۱٤۱۸: ۱۲۷-۱۲۸). این تفاوت در مراحل سلوک و برنامه‌های دستوری به فرد نیز اثرگذار است. ممکن است یک دستور در حق فردی درد و در حق دیگری درمان باشد؛ برای کسی زهر و دیگری شهد باشد. پس باید گفت حالات درونی و طرق معنوی هرگز حدود مشخص و معینی ندارند.

بر همین اساس نمی‌توان در سیروسلوک، نسخهٔ همگانی پیچید و به دست همه داد؛ بلکه استاد کاملی لازم است تا مانند پزشک متخصص با ارائه برنامه جزئی، هرکس را از دریچهٔ نفس خویش و براساس شاکله و ظرفیت خودش و به تناسب استعدادش راهنمایی کند و به‌سوی مقصد حرکت دهد (ابن‌ترکه، ۱۳٦۰: ۲۷٤؛ سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۳۹۹)؛ بنابراین برنامهٔ تربیتی یک برنامهٔ فردی است که دامن‌زدن به تفاوت‌ها در آفرینش ویژگی‌های شخصیت متربّی است تا او شخصیتی منحصربه‌فرد شود؛ این روش نیازمند آن است که استاد استعدادها و توانمندی‌های متربّی را کشف کند (کریمی، ۱۳۷٤: ٦۷ و ٦۸؛ باخرزی، ۱۳٦٦: ٦٦).

مولوی دربارهٔ جنبهٔ ایجابی این کارکرد و نقش کلیدی پیر در این باره چنین می‌گوید:

کم ز خاکی؟ چون که خاکی یار یافت   از بهاری صد هزار انوار یافت
آن درختی کو شود با یار جفت   از هوای خوش ز سر تا پا شکفت

(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر دوم: ۲۰۲)

وی همچنین در تبیین جنبهٔ سلبی این کارکرد و آسیب سلوک بدون استاد، ابیات ذیل را سروده است:

پس برو خاموش باش از انقیاد   زیر سایهٔ شیخ و امر اوستاد
پس رو و صامت شو و خاموش باش   از وجود خویش والی کم تراش

ورنه گرچه مستعد و قابلی   مسخ گردی تو ز لاف کاملی
هم ز استعداد وا مانی اگر   سرکشی ز استاد راد باخبر
(همان، دفتر چهارم: ۷۹۲)

با توجه به ابیات بالا آشکار می‌شود که از دیدگاه مولوی، شکوفایی استعداد رهرو نیازمند تربیت استاد است؛ اگر کمک و دستگیری استاد نباشد استعدادها باطل و ضایع می‌شود (همایی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۶۵۱) و سالک نمی‌تواند پیشرفت مطلوبی داشته باشد و از درک مسیر تعالی وامی‌ماند.

۴ـ۲ بُعد رفتاری

بُعد دیگر بایستگی استاد که از اشعار ملای رومی می‌توان آن را استخراج و واکاوی کرد، بُعد رفتاری است؛ در این نوع نگاه به نقش استاد در سلوک، تأثیر استاد در رفتارها و حرکت‌های سالک در مسیر سلوک توجه می‌شود؛ به این معنا که چه رفتارها و برنامه‌هایی متوقف بر داشتن استاد است؟ نظارت، حمایت، مراقبت، دستگیری، اصلاح و جهت‌دهی از کارکردهای مربوط به بُعد رفتاریِ نیاز به استاد است. پژوهش حاضر در این بخش، با پیوند میان دلایل و کارکردهای استاد در حوزهٔ رفتاری، به اثبات ضرورت استاد ازنظر رفتاری می‌پردازد.

به‌طور کلی، وقوع دو نوع تغییر در حوزهٔ رفتار سالک، وابسته به وجود استاد و کارکردهای اوست:

۱) ایجاد حرکت مثبت در سالک:

الف) ترقی به مراحل و مقامات بالاتر؛

ب) سرعت و سهولت بخشیدن به سیر سالک.

۲) جلوگیری از وقفه یا حرکت منفی یا انحراف سالک:

الف) رفع آفات، خطرات و موانع؛

ب) دفع ضررهای احتمالی با حضور استاد.

در ادامه به تبیین علمی و مستدل، کارکردهای استاد در حوزهٔ رفتاری می‌پردازیم تا نیاز به استاد در ناحیهٔ رفتار سالک از دیدگاه مولوی روشن شود.

۴ـ۲ـ۱ ترقّی به مراحل و مقامات بالاتر

هر مرحله‌ای از مراحل سلوک، آداب و وظایف خاص خود را دارد و سالک باید با انجام آنها طبق کمیت و کیفیت مشخص، مراحل ترقّی را بپیماید. طبیعتاً ارائهٔ وظایف و برنامه‌های هر مرحله به سالک، فقط ازسوی کسی ممکن است که شناخت کاملی از آنها دارد و شرایط هر مرحله را می‌داند. مولوی در این زمینه می‌گوید:

دست را مسپار جز در دست پیر   حق شده‌ست آن دست را او دستگیر
(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر پنجم: ۷۵۷)

وی استاد را وسیلهٔ ترقی در سیر آسمانی و طی مقامات عرفانی دانسته و چنین تعبیر کرده است:

پیر باشد نردبان آسمان   تیر پرّان از که گردد از کمان
(همان، دفتر ششم: ۱۲۴۴)

بنابراین سالک برای گذر از مراحل عرفانی به مراحل بالاتر و طیّ کامل مرحلهٔ قبلی، ناچار از دستگیری استاد

است و با او می‌تواند راه عروج الهی را بیابد (زمانی، ۱۳۹۸، ج ٦: ۱۰٦۵)؛ برای نمونه می‌توان به بحث عبور سالک از نفس و رسیدن به مقام فناءفی‌الله اشاره کرد.

از مباحث مهم عرفانی که بسیار مورد نقض و ابرام قرار گرفته، مسئلهٔ فناست؛ فنا یکی از مقامات مرحلهٔ نهایات است (انصاری، ۱٤۱۷: ۱۳۵؛ فرغانی، ۱٤۲۸ ق: ٤۲۵)؛ بنابراین پایان سفر سالک، فناءفی‌الله است که هیچ حجابی میان او و حقیقت باقی نمی‌ماند و چیزی جز حقّ را نمی‌بیند. عبور از مرحلهٔ نفس به مرتبهٔ فناءفی‌الله بدون دخالت استاد دست‌یافته به مقصد، ممکن نیست؛ زیرا لازمهٔ شهود حق، نفی خودی است (زرین‌کوب، ۱۳۸٦، ج ۲: ٦۸۹ و ۷٤٦)؛ یعنی برای رسیدن به فناء، نفس سالک باید درهم شکند و سالکِ گرفتار نفس نمی‌تواند با ارادهٔ برخاسته از نفس خود، خویش را فانی کند؛ ازاین‌رو قربانی کردن نفس به دست خود انسان امکان ندارد و باید به دست غیر صورت گیرد؛ او همان استاد راهنماست که به مقام فنا رسیده است. مولانا در اشعار خود از کسی که به مقام فنا دست یافته است، به موسپید [۲] تعبیر می‌کند؛ این تعبیر ازسویی کنایه از تجربه و آگاهی بسیار استاد است و ازسوی دیگر، به سختی راه و مقامات موجود در مسیر سالک اشاره دارد؛ ایشان در این سروده توضیح می‌دهند:

شیخ که بوَد؟ پیر یعنی موسپید — معنی این مو بدان ای بی‌امید
هست آن موی سیه هستی او — تا ز هستی‌اش نماند تای مو
چونکه هستی‌اش نماند، پیر اوست — گر سیه مو باشد او یا خود دو موست

(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر سوم: ٤۷۱)

استاد و پیر توانایی دارد نفس شاگردش را در هر حالی همراهی کند و او را به فناءفی‌الله برساند. مولانا به‌خوبی متوجه این نکته بوده است و آن را چنین تبیین می‌کند:

هیچ نکشد نفس را جز ظلّ پیر — دامن آن نفس‌کُش را سخت گیر
چون بگیری سخت آن توفیق هوست — در تو هر قوت که آید جذب اوست

(همان، دفتر دوم: ۳۱۹)

بنابراین از دیدگاه وی، ترقی در مقامات عرفانی بدون راهنمایی و دستگیری استاد فانی، ناشدنی است و سالک به‌تنهایی نمی‌تواند توفیق عبور از مراحل را پیدا کند و یک قدم از خودی خویش بیرون نهد.

٤ـ۲ـ۲ سرعت و سهولت‌بخشیدن به سیر سالک

سلوک بدون استاد، نیازمند رنج و زحمت زیاد و امتحان راه‌های متعددی است تا سالک بفهمد با کدام مسیر به مقصد می‌رسد؛ پس کاری خسته‌کننده و زمان‌بر است. همچنین نیازمند به ابزاری است که بدون آنها چه‌بسا سال‌ها برای گذر از یک مقام به مقام دیگر طول بکشد (شیروانی، ۱۳۱۵: ۳٤٤).

در مقابل، وقتی سلوک با نظارت و راهنمایی استاد و مربی همراه شود، سیر سالک سرعت می‌گیرد و زودتر و آسان‌تر به سر منزل مقصود دست می‌یابد؛ زیرا استاد خبیر با حفظ دستاوردهای گذشته، او را از وقوف در منازل و مشغول‌شدن به شگفتی‌ها و اعتباریات آن بازمی‌دارد؛ همچنین مانع پس‌رفت و سستی او می‌شود و او را از موانع راه و گردنه‌های صعب‌العبوری گذر می‌دهد که به‌تنهایی توان عبور از آنها را ندارد (رضایی تهرانی، ۱۳۹۲:

۲۴۳).

مولوی در ابیات ذیل، پیر راه را به سکان‌دار کشتی امن تشبیه می‌کند و بر این باور است که با دستگیری استاد روح‌بخش، حرکت سالک هیچ‌گاه متوقف و کند نمی‌شود و از بیم موج و گرداب در امان است؛ او می‌گوید:

چونک با شیخی تو دور از زشتی‌ای　　روز و شب سیاری و در کشتی‌ای

در پناه جانِ جان‌بخش تویی　　کشتی اندر خفته‌ای ره می‌روی

(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر چهارم: ٦٥٢)

بنابراین وجود استاد، هم از سختی راه می‌کاهد و هم مانع اشتغال به غیرمقصود می‌شود؛ زیرا یکی از مشکلات رایج سلوک، دل‌بستن سالک به مقامات است؛ اگر سالک به هر مقام و حالی دل ببندد، در همان‌جا متوقّف می‌شود یا عقب‌گرد می‌کند.

البته این دلیل نمی‌تواند ضرورت وجود استاد و ممکن‌نشدن سلوک بدون استاد را ثابت کند؛ ولی بیانگر اهمیت و نقش بسزای او در رشد سالک است؛ به‌گونه‌ای که ترقّی بدون حمایت و مراقبت استاد، امری بسیار دشوار و طولانی خواهد بود؛ ازاین‌رو به نقش تسهیل‌گیری پیر در ادبیات عرفانی توجه شده است (نک. پیروز و غفوری، ۱۳۹٦: ۳۲-۳٤).

در مقابل، سرودهٔ مولانای عارف، به‌روشنی بر این معنا دلالت می‌کند که سلوک با همراهی استاد، با سرعت و قوّت بیشتری پیش می‌رود؛ اما بدون پیروی از استاد، سیر، هم طولانی‌تر و هم دشوارتر خواهد شد:

هرکه در ره بی قلاووزی[۳] رود　　هر دو روزه راه صد ساله شود

هرکه گیرد پیشه‌ای بی اوستا　　ریشخندی شد به شهر و روستا

(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر سوم: ٤۱۲)

صد هزاران ساله راه از جاده دور　　بردشان و کردشان ادبار و عور

(همان، دفتر اول: ۱٤٦)

وی با بیان زیبای خود در این زمینه، سالکِ بدون استاد را به خری تشبیه می‌کند که از کاروان جدا شده و معتقد است که تنهاروی در این مسیر، بیانگر بی‌خردی فرد است؛ زیرا همراهی با کاروان موجب افزایش نشاط و نیروی فرد می‌شود. مولوی چنین می‌گوید:

آنکه تنها در رهی او خوش رود　　با رفیقان سیر او صد تو شود

با غلیظی خر ز یاران ای فقیر　　در نشاط آید شود قوّت‌پذیر

هر خری کز کاروان تنها رود　　بروی آن ره، از تعب صد تو شود

چند سیخ و چند چوب افزون خورد　　تا که تنها آن بیابان را برد

مر تو را می‌گوید آن خر، خوش شنو　　گر نه‌ای خر همچنین تنها مرو

(همان، دفتر ششم: ۱۰٦۸)

٤ـ۲ـ۳ تاثیر نفَس و ولایت باطنی استاد

نقش کلیدی نفس و نفَس استاد در تربیت سالک انکارناپذیر است؛ استاد کاملْ مقام ولایت باطنی و تصرف

تکوینی دارد و نفس و نفَس او اثرگذار است. برای پیمودن برخی مراحل یا کنارزدن برخی آسیب‌ها لازم است استاد با استفاده از ولایت خویش، سالک را حمایت کند؛ به‌گونه‌ای که گذر سالک از آن مرحله یا رفع آن آسیب، بدون بهره‌مندی از ولایت استاد محقق نمی‌شود (کاشفی، ۱۳۵۶، ج ۲: ۶۰). جلال‌الدین مولوی بر این باور است که قدم‌گذاشتن در کشتی پیر طریقت، باعث نجات سالک می‌شود و همواره او را سیر می‌دهد:

در پنــــاه جــــانِ جــــان‌بخــــش تــــویی　　کشــــتی انــــدر خفتــــه‌ای ره مــــی‌روی

(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر چهارم: ٦٥٢)

از دیدگاه مولوی، پناه‌گرفتن در سایهٔ ولایت استاد، نفس سالک را متحول می‌کند و به تعالی روحی او می‌انجامد؛ او در این باره چنین می‌سراید:

هــر هنــر کــه اُســتا بــدان معــروف شــد　　جــان شــاگردش بــدان موصــوف شــد

(همان، دفتر اول: ۱٤۰)

گــر بپیونــدی بــدان شــه، شــه شــوی　　ســوی هــر ادبــار تــا کــی مــی‌روی

(همان: ۱۳۳)

براساس این ابیات، مصاحبت با پیر نزد مولانا یک مبنای عمدهٔ تربیت سالک است و او را از تزلزل ایمن می‌دارد (زرین‌کوب، ۱۳۸٦، ج ۲: ۷۰٤).

مولوی استاد را عین راه می‌داند و معتقد است هدایت پیر و مرشد، هم ارائهٔ طریق است هم رسیدن به مطلوب؛ زیرا اتصال به ولایت استاد کامل، عین اتصال به حق است (همایی، ۱۳۷۵، ج ۲: ٦۱٥ و ٦۱٦) و لازمه‌اش تسلیم بی‌چون‌وچرا به اوست؛ ازاین‌رو می‌گوید:

برنـــــویس احـــــوال پیـــــر راه‌دان　　پیـــــر را بگـــــزین و عـــــین راه دان

(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر اول: ۱٤٥)

بحث ولایت استاد در عرفان و تصوّف، اهمیت بسیاری دارد؛ قدرت تصرف ولی خدا به‌قدری است که می‌تواند اثر کلمات و سخنان را از لوح ضمیر مریدان ناپدید کند یا با تصرفات روحی خود وساوس شیطانی را از جان مریدان بزداید و آنها را از وقفه و فترت بازدارد (خوارزمی، ۱۳۸٤، ج ۱: ۳۲۲؛ فروزانفر، ۱۳٦۷، ج ۱: ۱۷۸؛ همایی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۲۸۹). مولوی در بیان این معنا، تصرف بدون واسطهٔ استاد در نفوس سالکان را مؤثر می‌داند و می‌گوید:

گــر اثــر بــر جــان زنــد بــی‌واســطه　　متصــــل گــــردد بــــه پنهــــان رابطــــه

(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر ششم: ۱۱۰۷)

به این معنا که وقتی تصرّف ولائی حقّ به قلب آدمی تعلق می‌گیرد، تأثیر آن بیشتر و عمیق‌تر از تعلّق به جمادات است (زمانی، ۱۳۹۸، ج ٦: ۳۷۹). وی همچنین می‌گوید: مرشد با زبان حال خود در قلوب مریدان اثر می‌گذارد، نه با زبان قال (همان، ج ۲: ۳۳۹):

شــیخ، فعــال اســت بــی‌آلــت چــو حــق　　بــا مریــدان داده بــی گفتــی ســبق

دل بــه دســت او چــوم مــوم نــرم　　مهــر او گــه ننــگ ســازد گــاه نــام

(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر دوم: ۲٦۲)

هـین مپَـر الا کـه بـا پَرهـای شـیخ　　　تـا ببینـی عـونِ لشـکرهای شـیخ

(همان، دفتر چهارم: ٦٥۳)

بنابراین از دیدگاه مولوی، ولایت عرفانی در ولایت تشریعی با اوامر و نواهی منحصر نمی‌شود؛ بلکه سالک در عالَم تکوین نیز تحت ولایت استاد خویش است و تأثیر نفس او انکارناپذیر است.

٤ـ۲ـ٤ رفع آفات و موانع سیر سالک

سالک از آغاز راه تا زمان رسیدن به مقصود، همواره با آفات، موانع و آزمون‌های متعددی روبه‌رو می‌شود. مرض هر شخصی مختلف، ترتیب علاج مشکل، گریوه‌های راه بی‌نهایت و دزدان پنهانی، بی‌غایت است (بحرالعلوم، ۱٤۱۸: ۱۲۸). راه سلوک بسیار سخت و ناهموار است و در هر قدمش بیم هزاران آفت و خطر ضلالت و هلاکت می‌رود و سالک بدون استاد به‌ندرت ممکن است از آن راه به سلامت گذر کند (همایی، ۱۳۷۵، ج ۲: ٦۰٦).

ملای رومی آسیب‌های مخرب سیروسلوکِ بدون راهنمایی و تربیت استاد را مدّنظر قرار داده است و در سرودهٔ خویش بر همین مسئله تأکید می‌ورزد:

پیـر را بگـزین کـه بـی پیـر ایـن سـفر　　　هسـت بـس پُرآفـت و خـوف و خطـر

هرکـــه او بـــی‌مرشـــدی در راه شـــد　　　او ز غـــولان گمـــره و در چـــاه شـــد

گـــر نباشـــد ســـایهٔ پیـــر ای فضـــول　　　بـــس تـــو را سرگشـــته دارد بانـــگ غـــول

(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر اول: ۱٤٦)

به‌طور کلی دفع یا رفع آفات، خطرات و موانع، بدون آگاهی داشتن از آفات و خطرات و موانع، امکان‌پذیر نیست. در این حال تنها استاد است که با احاطه بر احوال سالک و دقایق مکر و خدعهٔ نفس می‌تواند او را از سقوط و هلاکت نجات دهد (همدانی، ۱۳۷٤، ج ۲: ٤۷)؛ او به حقایق و اسباب امراض در باطن سالک آگاه است و طریق مداوا و معالجهٔ آن را می‌داند (فرغانی، ۱٤۲۸، ج ۱: ۱۲۲)؛ زیرا مراحل راه را پیموده و تمام تغییرات آن را تجربه کرده است و می‌شناسد؛ ازاین‌رو تنها او و تواناییِ اقدام به درمان یا پیشگیری از آنها را خواهد داشت. مولوی در اشاره به کارکرد استاد در رفع آفات می‌گوید:

بـــو کـــه اســـتادی رهانـــد مـــر تـــو را　　　و ز خطـــر بیـــرون کشـــاند مـــر تـــو را

(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر دوم: ۲۹۳)

آفات راه سلوک، با وجود پیر و دستگیر به‌راحتی برطرف می‌شود؛ ولی سالک به‌تنهایی نمی‌تواند آنها را دفع کند و بدین سبب سلوک بدون مرشد، نزد صوفیه، خویش را در هلاکت و خطر افکندن است و توسل به پیر نزد ایشان شرط اصلی سلوک به شمار می‌آید (فروزانفر، ۱۳٦۷، ج ۱: ۱۹۷).

٤ـ۲ـ٥ دفع ضرر احتمالی ناشی از نبود استاد

بر فرض اگر قرار داشتن آفات و خطرات در مسیر سالک، معلوم و آشکار نشود، توقف یا عقبگرد هر سالک در این مسیر، به‌صورت طبیعی ممکن است؛ زیرا تربیت عرفانی دارای مسیری دقیق، حساس و پرپیچ و خطر است؛ همواره احتمال روی‌آوردن خطر و ضرر روحی و جسمی برای سالک وجود دارد و او پیوسته در معرض ضعف و سستی، غفلت، گرفتارشدن در دام موانع و مهلکه‌ها و... است.

مولوی بر این باور است که سلوک بدون استاد، ذلّت و ضلالت و جهالت را درپی دارد؛ برای نمونه در ابیات ذیل به این نکته اشاره می‌کند:

هرکه از استا گریزد در جهان　　او ز دولت می‌گریزد این بدان
(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر دوم: ۳۲۲)

هرکه تازد سوی کعبه بی دلیل　　همچو این سرگشتگان گردد ذلیل
(همان، دفتر سوم: ٤۱۲)

کار بی استاد خواهی ساختن　　جاهلانه جان بخواهی باختن
(همان، دفتر پنجم: ۸۹۲)

نتیجه آنکه بدون تردید، سالک حقیقی برای در امان ماندن از این آفات و خطرات، باید تحت نظارت و حمایت استادی قرار گیرد که بر بازیگری‌های نفس اشراف دارد و همهٔ زوایای نفس را می‌شناسد؛ در غیر این صورت اگر هرکسی با شیوهٔ دلخواه خود فطرتش را دستکاری کند، آسیب‌های بزرگی درپی خواهد داشت. بر این اساس، ازسویی احتمال متضررشدن در سلوک بسیار جدی است و ازسوی دیگر، به حکم قاعدهٔ عقلی، دفع ضرر محتمل لازم و ضروری است.

تنها عاملی که می‌تواند مانع این ضرر در این زمینه شود، نظارت و دستگیری استاد است؛ زیرا او به‌خوبی از آسیب‌هایی که متوجه سالک است آگاه است و توانایی دارد با ارائهٔ راهکارها و دستورالعمل‌هایی، سالک را از همهٔ خطرات رهایی بخشد.

با توجه به این مهم، مولوی آفت رهروی بدون استاد را پیش‌بینی می‌کند و چنین می‌گوید:

مگسل از پیغمبر ایام خویش　　تکیه کم کن بر فن و بر کام خویش
گرچه شیری چون روی ره بی دلیل　　خویش بینی و در ضلالی و ذلیل
(همان، دفتر چهارم: ٦٥۲)

پیداست که سالک عاقل با هر هنر و تجربه‌ای باشد، هرگز خود را بدون راهنما در چنین راه پرآفت و پرخطری نخواهد انداخت؛ زیرا مقتضای عقل صریح، گریختن از محل گمان خطر و هلاک‌شدن است (همایی، ۱۳۷۵، ج۲: ٦۰٦)؛ بنابراین وجود استاد برای دفع القائات شیطانی و خطرهای احتمالی ازسوی دشمن درونی و بیرونی در این مسیر، بسیار ضروری و عقلانی به نظر می‌رسد و باید در این مسئلهٔ خطیر احتیاط کرد.

۵ـ نتیجه‌گیری

بررسی‌های این پژوهش در *مثنوی معنوی* این نتیجه را به دست می‌دهد که از دیدگاه جلال‌الدین مولوی، لزوم پیر و استاد از اصول اختصاصی تربیت عرفانی است و اثبات ضرورت آن به تحلیل عرفانی کارکردهای استاد با رویکردی جامع نیاز دارد.

در این باره، نویسندگان این پژوهش با دسته‌بندی ابعاد نیاز به استاد در کلمات مولوی، در دو بُعد شناختی و رفتاری، به تبیین کارکردهای شناختی و رفتاری استاد در تربیت عرفانی سالک پرداختند و آن را با مسئلهٔ

ضرورت استاد در سیروسلوک پیوند دادند. از این نوع رویکرد و شیوهٔ پردازش به مسئله، نتایج زیر به دست آمد:

۱) بایستگی استاد در کلمات مولوی، در دو بُعد شناختی و رفتاری قابل استخراج و دسته‌بندی است؛

۲) اشعار مربوطبه بایستگی استاد در بُعد شناختی را می‌توان در چهار محور در زمینهٔ کارکردهای استاد جمع‌بندی کرد: راهنمایی برای شناخت راه و مقصد، شناخت آفات، خطرات و موانع، شناخت حوادث کشف و شهودی و شناخت تفاوت شاکلهٔ سالکان. شناخت هیچ‌یک از این چهار امر بدون حضور استاد آگاه و خبره امکان‌پذیر نیست؛

۳) اشعار مربوطبه بایستگی استاد در بُعد رفتاری را می‌توان در پنج کارکرد اساسی او گنجاند: دستگیری و مراقبت برای ترقی به مراحل و مقامات معنوی بالاتر، سرعت و سهولت بخشیدن به سیر، ولایت باطنی استاد و تأثیر نفَس او، رفع آفات، خطرات و موانع و دفع ضررهای محتمل ناشی از نبود استاد. تحقق همهٔ موارد پنج‌گانه در حوزهٔ رفتاری، نیازمند حضور پیر و استاد تا رسیدن به مقصد است.

جدول شمارهٔ ۱: بررسی ابعاد شناختی و رفتاری کارکردها

بُعد شناختی کارکردها	بُعد رفتاری کارکردها
شناخت راه و مقصد	ترقّی به مراحل و مقامات بالاتر
شناخت آفات، خطرات و موانع	سرعت و سهولت بخشیدن به سیر سالک
تفسیر حوادث کشف و شهودی	تأثیر نفَس و ولایت باطنی استاد
شناخت تفاوت شاکلهٔ سالکان	رفع آفات و موانع سیر سالک
***	دفع ضرر احتمالی ناشی از نبود استاد

٤) مولوی با بهره‌گیری از عنصر مهم استادمحوری، توانسته است مباحث سنگین و دشوار عرفانی و معرفتی را به‌صورتی آسان و فهم‌پذیر برای مخاطبان خود تبیین و تشریح کند و آنان را به پیروی از پیر و مرشد، برای پیمودن مسیر دشوار طریقت ترغیب نماید.

پی‌نوشت

۱. این تعریف با واکاوی تعاریف متعدد موجود با محوریت ابیات *مثنوی* به دست آمد.

۲. منظور از پیری و موسپیدی در ابیات *مثنوی*، پیر عقلی و روحی است نه جسمی و تقویمی (زمانی، ۱۳۹۸، ج ۱: ۸۵۹). مولوی در ابیات بعدی می‌گوید: موی سیاه نشان انانیّت و اوصاف بشری و خودبینی است و موی سپید نشان آسمانی‌بودن و مقبول درگاه الهی بودن است.

۳. راهنما و پیشرو

منابع

۱. *قرآن کریم*.

۲. *نهج‌البلاغه* (۱٤۱٤ق.). سید رضی، قم: دارالهجرة.

۳. آل عصفور، محمد (۱۳۸۵). «انسان کامل و انسان‌شناسی مولانا»، *کاوش‌نامه*، شمارهٔ ۱۲، ۹۵-۱۲۶.

٤. ابن‌ترکه، صائن‌الدین (۱۳٦۰). *تمهید القواعد*، تحقیق سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران: وزرات فرهنگ و آموزش عالی.

۵. ابن‌عربی، محی‌الدین (بی‌تا). *الفتوحات المکیة*، بیروت: دارصادر.

٦. امینی‌نژاد، علی (۱۳۹٤). *آشنایی با مجموعه عرفان اسلامی*، قم: مؤسسه امام خمینی (ره)، چاپ دوم.

۷. انصاری، عبدالله (۱٤۱۷ق.). *منازل‌السائرین*، قم: دارالعلم.

۸. باخرزی، یحیی (۱۳٦۲). *فصوص‌الآداب*، به‌کوشش ایرج افشار، تهران: دانشگاه تهران.

۹. بحرالعلوم، سید محمدمهدی (۱٤۱۸ق.). *رساله سیروسلوک*، *تحفة الملوک*، شرح سید محمدحسین حسینی طهرانی، مشهد: علامه طباطبایی.

۱۰. پیروز، غلامرضا؛ غفوری، عفت سادات (۱۳۹٦)، «تحلیل منطق‌الطیر و مصیبت‌نامهٔ عطار نیشابوری براساس نظریهٔ سازنده‌گرایی برونر و ویگوتسکی»، *فصلنامه شعرپژوهی*، شمارهٔ ۳، ۱۹-٤٤.

۱۱. جیلی، عبدالکریم (۱٤۲٦ق.). *الإسفار عن رسالة الأنوار*، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ دوم.

۱۲. حرانی، حسن بن شعبه (۱٤۰٤ق.). *تحف العقول*، قم: جامعه مدرسین.

۱۳. حسینی کوهساری، سید اسحاق (۱۳۸۹). «کشف و شهود عرفانی»، *فصلنامه فلسفه دین*، شمارهٔ ۵، ۱٤۱-۱۷۲.

۱٤. خوارزمی، کمال‌الدین (۱۳۸٤). *ینبوع الاسرار فی نصائح الابرار*، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

۱۵. دیلمی، محمد (۱٤۲۸ق.). *شرح الأنفاس الروحانیة*، قاهره: دارالآثار الاسلامیة.

۱٦. رازی، نجم‌الدین عبدالله بن محمد (۱۳۷۳). *مرصاد العباد*، تصحیح محمدامین ریاحی، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ پنجم.

۱۷. رضایی تهرانی، علی (۱۳۹۲). *سیروسلوک، طرحی نو در عرفان عملی شیعی*، قم: مؤسسه امام خمینی.

۱۸. روحانی‌نژاد، حسین (۱۳۸۸). *مواجید عرفانی*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ واندیشه اسلامی، چاپ دوم.

۱۹. زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸٦). *سرّ نی؛ نقد و شرح تحلیلی و تطبیقی مثنوی*، تهران: علمی، چاپ یازدهم.

۲۰. زمانی، کریم (۱۳۹۸). *شرح جامع مثنوی معنوی*، تهران: اطلاعات، چاپ پنجاه‌وسوم.

۲۱. سهروردی، شهاب‌الدین (۱۳۸۰). *مجموعه مصنفات*، تصحیح سید حسین نصر، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۲۲. شیروانی، زین‌العابدین (۱۳۱۵). *بستان السیاحة*، تهران: احمدی.

۲۳. صدرایی، رقیه (۱۳۹۹). «شگردهای عرفانی مولوی از تأویلات مفاهیم قرآنی»، *فصلنامه عرفان اسلامی*، شمارهٔ ٦۳، ۱۷۵-۱۹۳.

۲٤. عبدالحکیم، خلیفه (۱۳۸۳). *عرفان مولوی*، ترجمهٔ احمد محمدی و احمد میرعلایی، تهران: علمی و فرهنگی.

۲۵. فرخ‌زاد، ملک محمد؛ اکبربالایی، نسیم (۱۳۹۲)، «بررسی سیمای پیر در ابیات عرفانی با تکیه بر مثنوی مولوی»، *فصلنامه پژوهش‌های اعتقادی ـ کلامی*، شمارهٔ ۹، ۱٤۳-۱۵۹.

۲٦. فرغانی، سعیدالدین (۱٤۲۸ ق.). *منتهی المدارک فی شرح تائیة*، بیروت: دارکتب العلمیه.

۲۷. فصیحی رامندی، مهدی (۱۳۹۱). «بررسی مقایسه‌ای اصول تربیت اخلاقی و تربیت عرفانی»، *معرفت اخلاقی*، شمارهٔ ٤، ۳۹-۵٤.

۲۸. فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳٦۷). *شرح مثنوی شریف*، تهران: زوار.

۲۹. فیض کاشانی، ملامحسن (۱۳۷۲). *راه روشن، ترجمهٔ المحجة البیضاء*، ترجمهٔ سید محمدصادق عارف، مشهد: آستان قدس رضوی.

۳۰. قربانی، قدرت‌اله (۱۳۹۲). «تبیین ابعاد انسان عرفانی در مثنوی مولوی»، *فصلنامه پژوهش‌های اعتقادی ـ کلامی*، شمارهٔ ۱۰، ۲۲-۵۰.

۳۱. قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم (۱۳۴۰). *الرسالة القشیریة*، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، ترجمهٔ ابوعلی عثمانی، تهران: علمی و فرهنگی.

۳۲. کاشانی، عبدالرزاق (۱٤۲٦ ق.). *لطائف الاعلام فی اشارات اهل الالهام*، قاهره: مکتبة الثقافة الدینیة.

۳۳. کاشانی، عزالدین محمود (بی‌تا). *مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة*، تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران: هما.

۳٤. کاشفی، حسین بن علی (۱۳٥٦). *رشحات عین الحیاة*، تهران: بنیاد نیکوکاری نوریانی.

۳٥. کریمی، عبدالعظیم (۱۳۷٤). *رویکردی نمادین به تربیت دینی با تأکید بر روش‌های اکتشافی*، تهران: قدیان.

۳٦. مطهری، مرتضی (۱۳٦۲). *آشنایی با علوم اسلامی*، قم: جامعه مدرسین.

۳۷. مکی، ابوطالب محمد بن علی (بی‌تا). *قوت القلوب فی معاملة المحبوب*، بیروت: دارالفکر.

۳۸. مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۷). *مثنوی معنوی*، تصحیح نیکلسون، قم: نگاه آشنا.

۳۹. هجویری، علی بن عثمان (۱۳٥۸). *کشف المحجوب*، تهران: طهوری.

٤۰. همایی، جلال‌الدین (۱۳۷٥). *مولوی‌نامه*، تهران: هما.

٤۱. ـــــــــــ (۱۳۸٤). *تفسیر مثنوی مولوی*، تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم.

٤۲. همدانی، عبدالصمد (۱۳۷٤). *بحرالمعارف*، ترجمهٔ حسین استادولی، تهران: حکمت.